هرات دوره تیموری

فیاض انوش، ابوالحسن

اوضاع اجتماعی هرات در عهد تیموریان:

نوسازی:شاهرخ آخرین فرزند امیر تیمور گورکانی در سال 807 هـ-به عنوان یکی از مدعیان‏ جانشینی مطرح شد و بعد از سه سال کشمکش با رقیبان موفق به تثبیت حاکمیت خویش گشت. اینکه شاهرخ از سال 799 هـ-و در زمان پدرش‏ حکمران خراسان بود،نه تنها به وی توانایی اتکا به‏ پایگاه مهمی نظیر شهر هرات را می‏داد،بلکه در کل‏ او را ناگزیر از این اتکا می‏نمود.شاهرخ بی‏درنگ‏ پس از به دست گرفتن قدرت به نوسازی هرات‏ اهتمام کرد.حصار شهر،بازار،خانقاه و قلعهء هرات در عهد او مرمت و یا بنیاد نهاده شد و بافت‏ اصلی شهر که در سراسر دوران تیموریان ثابت‏ ماند،در عهد او شکل گرفت.بیرون شهر و در ناحیهء شمالی آن معروف به ناحیهء خیابان نیز در سال‏ 836 هـ-به امر گوهرشاد همسر شاهرخ مدرسه و مسجدی احداث شد.در دورهء ابو سعید تیموری نیز با احداث«جوی سلطانی»این ناحیه از آبادانی‏ بیشتری برخوردار شد.در همین ناحیه،سلطان‏ حسین بایقرا(م:911 هـ)هم مدرسه و خانقاهی‏ برآورد و امیر علی شیرنوایی وزیر او نیز مدرسه و خانقاه اخلاصیه را بنیاد نهاد.هرات در دورهء تیموریان با توجه به این اقدامات عمرانی به مرتبه‏ای‏ رسید که ظهیر الدین بابر در خاطرات خود از بیش‏ از چهل مکان دیدنی آن شهر نام برده است.(1)

هرات در آیینه ادبیات:رونق اقتصادی و رفاه‏ اجتماعی هرات در دورهء تیموری با توجه به فزونی‏ شاعران و قلم به دستان آن دیار منجر به آن شده‏ است که توصیفات و تمجیدهای عدیده‏ای دربارهء شهر هرات در ادبیات آن عصر مشاهده کنیم. مولانا بنایی از مصاحبان امیر علی شیرنوایی در قصیدهء«مجمع الغرایب»می‏سرود که:

«به خدایی که وجه مطلق اوست‏ متجلی ز مظهر اعیان

...که ندانم شریف‏تر ز هرات‏ بلدی از معاظم بلدان»

(2) و یا مولانا جلال الدین جامی می‏سرود که:

«عربی در هرات می‏گردید گر چه بود از بلاد ملک عراق

به زبان فصیح می‏فرمود لیس مثل الهرات فی الآفاق»

(3)

هرات و مسألهء ترکان:عمدهء سکنهء شهر بومیان‏ هرات بودند،اما بنا بر یک گزارش می‏دانیم که‏ دست کم در آستانهء دورهء تیموری جماعاتی از غور،غرجه،بلوچ،خلج،نکودری و سجزی در بافت اجتماعی هرات سهیم بوده‏اند.(4)دربارهء جماعات ساکن در هرات آنچه که به واسطهء تأثیرات اجتماعی و فرهنگی اثرات مهمی برجای‏ نهاده است،مسأله حضور ترکان در این شهر می‏باشد.اینکه سلاطین تیموری در فرامین رسمی‏ خود از شهر هرات با عبارت«مجمع اعیان و اشراف زمان و مرجع صنادید و مشاهیر ایران و توران»(5)یاد می‏کردند،نشان دهندهء این معناست‏ که دست کم از دید زمامداران ترک تبار هرات،این‏ ناحیه از خراسان دو قوم را در خود جای می‏داده‏ است.گذشته از بی‏رسمی‏هایی که حضور این‏ ترکان-به ویژه در دوران نزدیک به ایام امیر تیمور -در شهر هرات پدید می‏آورد،باید از تأثیرات آن‏ در ساخت و بافت حکومتی تیموریان ذکر کنیم.در این دوران نه تنها سلطان تیموری ترک تبار است، بلکه در ادوار پایانی این دوره حتی منصب وزارت‏ و دستگاه دیوانسالاری-که در گذشته همواره‏ حوزهء نفوذ عناصر تازیک و ایرانی می‏بود-به زیر سیطرهء ترکان در می‏آید.حضور امیر علی شیرنوایی‏ در مسند وزارت سلطان حسین بایقرا نقطهء اوج‏ این روند است.

طبقات و مناصب و حرفه‏ها:خواند میر طبقات‏ اجتماعی دورهء خویش را این گونه برشمرده است: 1-سادات،2-علما،3-مشایخ،4-شعرا که‏ جزو خواص محسوب می‏شدند،5-دهاقین و مزارعان،6-بازرگانان،7-محترفه و اهل‏ اسواق،8-غربای بی‏توشه که علی القاعده تودهء عوام را تشکیل می‏دادند.(6)از جمله مناصب شهر که خواص عهده‏دار آن بودند و به واسطهء ماهیت‏ خود با حیات اجتماعی هرویان در پیوند مستمر واقع می‏شد،در اینجا باید از مناصب شیخ‏ الاسلامی،قضاوت،داروغگی و احتساب یاد کرد.تودهء مردم نیز دنیای پر تحرک خویش را داشتند.گذشته از امور کشاورزی که زیر ساخت‏ معیشتی هراتیان را شکل می‏داد،حرفه‏ها و صنایع‏ متعددی وجود داشت که پیشه‏وران در شهر هرات‏ به آنها اشتغال داشتند.در زمینهء آگاهی از فزونی‏ مشاغل این شهر در دورهء تیموریان به ویژه«منظومهء صنایع البدایع سیفی بخاری»،مأخذ ارزشمندی‏ است و از طریق آن می‏توان به هشتاد صنعت و حرفه آگاهی یافت.(7)

هرات و تأثیرات اجتماعی تصوف:خراسان و ماوراء النهر در دورهء تیموریان به تدریج عرصهء بسط و گسترش طریقتی صوفیان شد که با عنوان‏ «نقشبندیه»معرفی می‏شود.این طریقت،در کل‏ شعبه‏ای از تصوف خراسانی بود که از نیمهء قرن ششم‏ با توجه به تعالیم خواجه یوسف همدانی(م:535 هـ-)با عنوان طریقت خواجگان شکل گرفت و چون خواجه بهاء الدین نقشبند(م:791 هـ-)در نقش محیی و مصلح این طریقت در آستانهء دورهء تیموریان به تقویت آن پرداخت،از آن پس آن‏ طریقت به«نقشبندیه»موسوم شد.کسانی که بعد از درگذشت خواجه بهاء الدین نقشبند عهده‏دار زعامت این طریقت شدند در خراسان عبارتند از: خواجه علاء الدین عطار(م:802 هـ-)خواجه علی‏ بن محمد جرجانی(م:816 هـ-)خواجه محمد پارسا(م:822 هـ-)و خواجه سعد الدین کاشغری‏ (م:860 هـ-)که از این میان دو شخص آخر تأثیرات عمده‏ای در سلوک اجتماعی تصوف در هرات برجای نهادند.در نیمهء دوم قرن نهم هجری‏ نیز شخصیت خواجه عبید الله احرار(م:895 هـ-) -که تأثیرات عمده‏ای بر اوضاع اجتماعی و فرهنگی ماوراء النهر گذاشت-و عبد الرحمان‏ جامی(م:898 هـ-)-که تأثیر عظیمی بر جو فرهنگی اجتماعی و حتی سیاسی شهر هرات بر جای‏ نهاد-به عنوان زعمای طریقت«نقشبندیه»حایز اهمیت می‏باشند.البته این سیطرهء تصوف‏ «نقشبندی»در خراسان و ماوراء النهر که به تدریج‏ با حوزهء حاکمیت سیاسی هم پیوندهایی یافته بود، از سوی برخی جریانهای صوفیانه دیگر مورد تعرض واقع شد:تصوف«نور بخشیه»که ردپایی‏ از تعالیم و آموزشهای شیعی به همراه داشت و تصوف«حروفیه»که در ستیز واقعی با حاکمیت‏ تیموریان واقع شد.اما هیچ کدام از این دو جریان‏ معترض نتوانستند استحکام سیطرهء«نقشبندیه»را به‏ طور جدی متزلزل کنند،هر چند که در بین تودهء مردم نمودهایی از نفوذ و رسوخ آراء ایشان دیده‏ می‏شود.

گذشته از این جریانهای صوفیانه،شهر هرات از سلوک اجتماعی برخی از شخصیتهای تصوف که‏ به طریقت سازمان یافته‏ای وابسته نبودند،تأثیرات‏ جدی پذیرفته است.مهمترین این شخصیتها که‏ می‏توان آنها را«جریده رو»نامید عبارتند از:صاین‏ الدین علی بن محمد ترکهء اصفهانی(م:836 هـ-) که چندین بار از سوی حکومت شاهرخ به واسطهء آراء و آثارش مورد بازخواست و بازداشت واقع شد و سید قاسم انوار(م:837 هـ-)که تربیت شدهء شیخ صدر الدین اردبیلی(پسر شیخ صفی الدین‏ اردبیلی پیشوای صفویان)بود و به واسطهء عدم تأیید همهء اعمال حاکمیت شاهرخی مورد بی‏مهری‏ حکومت واقع شد و بعد از سوء قصد«حروفیه»به‏ شاهرخ در سال 830 هجری،از هرات تبعید گردید.و شخصیت جریده روی دیگر یعنی‏ زین الدین ابوبکر خوافی(م:838 هـ-)که هر چند از صوفیان سنی این دوره است به هیچ روی جزو «نقشبندیه»به شمار نمی‏رود.او به آموزه‏های‏ عرفانی«سهروردیه»تعلق خاطر داشت و از این رو رعایت حدود شریعت را بیش از اصحاب تأویل‏ پاس می‏داشت و گر چه در مناسبات خود با حکومت جانب احتیاط را از کف نمی‏داد،اما در مبارزه با آرایی که عرفای تأویل‏گرایی چون سید قاسم انوار عرضه می‏کردند در کنار حکومت قرار می‏گرفت.

اما تصوف«نقشبندیه»با توجه به پیوند تدریجی‏ که با حوزهء حاکمیت سیاسی یافت،به ویژه از زمان‏ خواجه عبید الله احرار به بعد گونه‏ای از تصوف را عرضه کرد که شاخصه‏های اصلی آن عبارتند از: 1-در حیطهء نظر پیروی از آراء وحدت وجودی‏ ابن عربی.

2-در حیطهء عمل اقدام بر اساس مقتضیات‏ تسنن خراسانی.

همین پیوند تدریجی به دستگاه سیاسی بود که‏ مشایخ«نقشبندی»و اواخر ایام تیموریان را بر خلاف مشایخ اولیهء این طریقت از ثروت انبوهی‏ برخوردار می‏ساخت و نمونه‏ای از«تصوف‏ متمول»را به نمایش می‏گذاشت.

هرات و نیروهای ویرانگر:آنچه که رفاه‏ اجتماعی و عمران و آبادانی شهر هرات را در دوران‏ تیموریان مورد هجوم قرار می‏داد،می‏توان تحت‏ عنوان دو موضوع عنوان کرد:1-بروز طاعونهای‏ فراگیر در سالهای 838 و 866 که تلفات سنگینی‏ به همراه داشته است؛2-دوران بی‏ثباتیهای‏ سیاسی به ویژه در فاصله سالهای 850 تا 836 هـ- (مرگ شاهرخ تا جلوس ابو سعید تیموری)که‏ صرفنظر از دوران مستعجل حکمرانی ابو القاسم‏ بابر(م:861 هـ-)دوران تسخیر و باز تسخیر هرات‏ تلقی می‏شود و روشن است که این اعمال چه‏ پی آمدهایی برای سکنه و آبادانی هرات داشته‏ است.پایان دورهء تیموری در شهر هرات که با تسخیر آن شهر توسط ازبکان رقم خورده است‏ (912 هـ-)نیز اثرات ویرانگر برجای نهاد.

هرات و اخلاقیات اجتماع:به نظر می‏رسد اهتمام شاهرخ به رعایت موازین شریعت که در رفتار شخصی خود وی هم نموده‏هایی می‏یافت این‏ پیامد را داشته است که دربارهء فساد اخلاقی مردمان‏ آن دوره کمتر گزارشی در منابع مشاهده کنیم و این‏ در حالی است که در ادوار بعد و به ویژه دورهء سلطان حسین بایقرا شهر هرات سیمایی شاد خوارانه را ارائه می‏کند.معین الدین محمد زمچی‏ اسفزاری که تألیف«روضات الجنات»را در سال‏ 899 هـ به پایان برده است،هنگامی که در صدد بود تا دربارهء بروز طاعون در شهر هرات به سال 838 و 866 هـ-علتی را ذکر کند«کثرت مردم هوایی و ازدحام خلایق‏های هر جایی»را که از آنان«هر گونه‏ ناشایست در وجود می‏آید»عامل بروز طاعون‏ برمی‏شمرد.(8)

اوضاع فرهنگی هرات در عهد تیموریان:علوم‏ شرعیه و علوم فلسفیه:فضل الله روزبهان خنجی‏ (م:927 هـ-)علوم را به دو دستهء اساسی تقسیم‏ می‏کرد:علوم شرعیه و علوم فلسفیه.وی از فلسفه معنی کلی آن یعنی دانش بشری بی‏ارتباط با وحی را مد نظر دارد.خنجی که از دیدگاه یک‏ متکلم اشعری مسلک به امور می‏نگریست،پس از ذکر مباحثی دربارهء این دو دستهء علوم،موضع‏ نهایی خود را در برابر علوم فلاسفه این گونه‏ تصریح می‏کند:اصلا به تعلم علوم فلاسفه، سوای آنچه علمای شریعت آن را داخل علوم خود ساخته‏اند اشتغال ضروری نیست و سپس حتی‏ مؤکد می‏گرداند که«بر شیخ الاسلام واجب است‏ که اگر کسی به تعلیم و تعلم علوم فلاسفه مشغول‏ است او را منع کند.و در ایذاء و تحقیر او مبالغتی‏ لایق بنماید به حدی که او از آن امر منزجر گردد...و به علوم شرعیه میل کند».(9)با توضیحات بعدی خنجی مشخص می‏شود که آنچه‏ وی را به اتخاذ موضع منفی در قبال علوم فلسفی‏ واداشته،بیمی است که از سیطرهء جماعت‏ فلسفی بر محافل علمی و مذهبی دارد.در اندیشهء خنجی گویی علوم فلسفی در تعارض ذاتی با علوم‏ شرعیه هستند و برای یک عالم متشرع حداکثر اجتناب از علوم فلسفی موجب خالصتر ماندن بنیان‏ معرفت مذهبی خواهد شد.به نظر می‏رسد عبد الرحمان جامی هم در این رأی با خنجی هم‏ عقیده بوده است،آنجا که می‏سراید:

«حکمت یونانیان پیغام نفس است و هوا حکمت ایمانیان فرمودهء پیغمبر است»

(10).

این بی‏مهری نسبت به فلسفه و علمای فلسفی‏ بی‏تردید بازتابهایی هم در مناسبات فرهنگی شهر هرات داشته است،همچنان که از لا به لای منابع‏ می‏توان بدان پی برد.

هرات،تیموریان و تشیع:تیموریان حاکمیت خود را در دورانی آغاز کردند که یکی از شاخصه‏های مهم‏ آن رشد تدریجی و بروز گاه و بی‏گاه حرکتهای‏ اجتماعی-فرهنگی با صبغه‏ای شیعی است.این‏ نفوذ آرام و تدریجی آرای شیعی تا آنجا که به‏ خراسان مربوط می‏شود تا هنگامی که فقط جنبهء تولایی داشت،با مزاحمت جدی و عمده‏ای مواجه‏ نشد و شاید فزونی جمعیت شافعی خراسان-که‏ قرابتی با روحیهء تولایی شیعیان داشتند-در این امر مؤثر بوده باشد.شاهرخ نیز با سفرهایی که در سالهای 809 هـ-و 815 به قصد زیارت مشهد الرضا(ع)انجام داد نشان داد که با این جنبه از تشیع‏ (جنبهء تولایی)ناسازگار نیست.اما رشد و گسترش حرکت‏هایی که با طرح آراء شیعی به‏ جدال با تسنن حاکم اقدام می‏کردند و به ویژه با طرح‏ مسألهء مهدویت آشکارا با حکومت شاهرخی به قهر برخورد می‏کردند،شاهرخ را مصمم به مبارزه با عناصری کرد که به رفض و بدعت منسوب‏ می‏شدند.این مبارزهء شاهرخ گر چه به تدریج به‏ حذف عنصر تبرایی تشیع انجامید،ولی هیچ گاه‏ نتوانست مانعی بر سر گسترش روحیهء تولایی این‏ حرکت شود.نکته دیگری که به تضعیف نفوذ و گسترش تشیع در هرات در کل در خراسان یاری‏ کرد،موضع طریقت«نقشبندی»بود.موضع‏ عبد الرحمان جامی به عنوان چهرهء برجستهء این‏ طریقت در هرات اواخر قرن نهم خود گویای این‏ نحوهء برخورد می‏باشد.جامی در همهء احوال‏ ضمن ابراز احترام و محبت برای ائمه شیعه، شیعیان روزگار خویش را هدف شدیدترین انتقادها قرار می‏دهد.در جایی سروده است که:

آن علی کش منم به جان بنده‏ سبلت نفس شوم را کنده

...این علی در کمال خلق و سیر عین بوبکر بود و عین عمر

نیست در هیچ معنی و جهتی‏ رافضی را به او مشابهتی

(11) این همه نشان می‏دهد که به هر حال شهر هرات‏ در قرن نهم هیچ گاه از دغدغهء مسأله تشیع بر کنار نبوده است.نفوذ تشیع در آن شهر به حدی‏ می‏رسید که زعمای سیاسی و فرهنگی شهر یعنی‏ سلطان تیموری و شیخ«نقشبندی»تمام توان خود را مصروف می‏کردند که-اگر نه در مقابل همهء جنبه‏های تشیع-دست کم در برابر آن جنبه‏هایی که‏ زعامت و سیطرهء آنها را تهدید می‏کرد مقاومت‏ نمایند.

هرات،یاسا یا شریعت:یکی از تبعات هجوم‏ اقوام بیابانگرد مغول به ایران فرو کشیده شدن‏ قوانین شریعت به عنوان یگانه منبع تأمین کنندهء قوانین اجرایی دستگاه سیاسی و مطرح شدن‏ قوانین و مقررات مغولی(یاسا)در این عرصه‏ می‏باشد.هجوم تیمور نیز طرح یک سری از قواعد و مقررات سیاسی غیر شرعی را به همراه داشت. دوران شاهرخ که به نوعی می‏توان آن را دوران‏ تجدید حیات مذهبی و فرهنگی خراسان برشمرد، طلیعه‏های منسوخ شدن یاسا و طرح مجدد شریعت به عنوان یگانه مرجع مشروع احکام‏ حکومتی را نمودار می‏سازد.با این وجود تا ادوار پایانی حاکمیت تیموریان در خراسان مسأله شرع‏ و یاسا مورد مناقشه بوده است،به گونه‏ای که حتی‏ در دورهء سلطان حسین بایقرا از اقداماتی آگاه‏ می‏شویم که سعی داشته است شرع اسلام را با یاسای چنگیزی در هم آمیزد.عبد الرحمان جامی‏ که مخالف چنین اقدامی بوده،در اشعار خود به‏ شدت به تقبیح این عمل پرداخته است.(12)

هرات،مدارس و مدرسین:شهر هرات دورهء تیموری به رغم برخورداری از مراکز متعدد علمی‏ و حوزه‏های بحث و درس و اشتغال گروه زیادی از طلبهء علم و مدرسین در این محافل به لحاظ قوت‏ علمی و بالندگی تحقیقاتی دچار کاستیهای‏ اساسی بوده است.نکوهشهای جامی در حق‏ برخی از علمای زمانه و برخی از صفات‏ نکوهیده‏ای که امیر علی شیرنوایی در حق‏ مدرسین به کار برده است،ما را با زوایایی از آن‏ محافل آشنا می‏سازد.نا پرداختن به عمق و محتوا و بسنده کردن به ظواهر،نبود نوآوری و ارتزاق‏ ناقص از آثار اعاظم سلف منجر به این شد که در پایان دورهء تیموری در تقسیم بندی علوم هم‏ خیالات و اوهام جای موازین معتبر را بگیرد و علومی نظیر کیمیا،سیمیا،هیمیا،لیمیا و ریمیا مطرح شوند.(13)

هرات،تیموریان و ادب فارسی:مقطع‏ تیموریان در سیر تاریخ ادبیات فارسی از جمله‏ مقاطعی است که ارزیابی چند و چون آن داوریهای‏ گاه متضادی را موجب شده است.به نظر می‏رسد آنان که بر اهمیت و محاسن ادبیات‏ فارسی در دورهء تیموری پای فشرده‏اند،بیشتر نگاهی آمارگونه داشته‏اند و آنچه ملاک سنجش‏ ایشان بوده،کثرت تصانیف و تعدد قلم به دستان‏ این دوره می‏باشد.سعید نفیسی از جمله سرآمدان‏ این گروه است که از ادبیات ایران در قرن نهم با عبارت«یکی از پرترین و غنی‏ترین ادوار تاریخی‏ ایران»(14)یاد کرده است.از دیگر سو،آنان که به‏ تدنی و انحطاط ادب فارسی در این دوره رأی صادر کرده‏اند نظرشان معطوف به افت شدید کیفی و نا استواری محتوای آثار مکتوب آن عهد می‏باشد. محمد تقی بهار می‏نویسد:«انحطاط ادبی در این‏ عصر دنبالهء کاروان تقهقر را رها نکرد...ذوقها همه محدود،طبعها فرومایه،فکرها کوتاه، طریق تعقل ناصواب،اهمال و تکاسل و عدم غور و عدم تتبع در تمام امور رسوخ یافت».(15)اما دو نکته اساسی که در داوریهای یک سویهء نفیسی و بهار بدانها توجه نشده،آن است که بدانیم:آیا نفس‏ کثرت تصانیف و آثار قلمی می‏تواند صفت‏ غنی‏ترین را به ادبیات عصر تیموری اطلاق کند؟آیا هر کثرت نشانهء غناست؟!و دیگر اینکه آیا سطح‏ پایین کیفیت ادبیات عصر تیموری ما را مجاز می‏دارد که چشم خویش را بر برخی دستاوردهای‏ ادبی این دوره-و لو اندک-بربندیم و به یکباره‏ قضاوت کنیم که«ذوقها همه محدود و طبعها فرومایه»بوده است؟داوری خنثی را درباره کمیت‏ و کیفیت نگارشهای ادبیات فارسی این دوره و بدون تفاوت نهادن میان عرصه نظم و عرصهء نثر نمی‏توان صائب دانست.اینکه نظم و نثر یا کیفیت و کمیت ادب فارسی این دوران را با هم‏ تأیید و یا با هم تنقید کنیم مقرون به صواب‏ نمی‏نماید.به نظر می‏رسد رابطهء مستقیمی میان‏ فزونی شاعران این دوره و افت کیفی شعر این‏ دوران وجود داشته است.اگر بپذیریم که با سقوط خلافت عباسی آرا و آثار صوفیانه و عرفانی مجال‏ بیشتری برای طرح در جامعه یافته‏اند،به این رابطه‏ واقف خواهیم شد.هنگامی که این جریان‏ فرهنگی(عرفان و تصوف)متکفل ادارهء-نه تنها فکری بلکه-اجتماعی جامعهء ایرانی شد و از بیغوله‏های فرهیختگان به لسان مردم کوچه و بازار کشیده شد،لاجرم هر چند بر حیطهء شمول‏ اجتماعی‏اش افزوده گشت؛اما در عین حال از بساطت عامه نیز متأثر شد و در چنین شرایطی بود که مولانا بنایی با افتخار بسیار و در توصیف شهر هرات می‏سرود که:

اهل بازار او که جهالند همه را بهره‏مندی از عرفان

(16)

هرات و ادبیات ترکی:دورهء تیموری و به ویژه‏ دوران سلطان حسین بایقرا،به واسطهء اقدامات‏ ترک‏زاده‏ای چون امیر علی شیر نوایی در واقع‏ دوره‏ای است که ترکان در صدد حضور گسترده در عرصه‏های ادبی برآمده‏اند.به دیگر سخن،در این دوره رویارویی دیرپای ترک و تازیک در یک‏ قلمروی فرهنگی استمرار می‏یابد و تلاشهایی نیز از سوی حاکمیت سیاسی برای بسط حیطهء ادب‏ ترکی صورت می‏پذیرد.امیر علی شیرنوایی که‏ کتاب«محاکمة اللغتین»خود را همچون‏ اساسنامه‏ای برای برتری نهادن لفظ ترکی بر زبان‏ فارسی نگاشته است،خود در ارزیابی کتابی که‏ تألیف کرده بود،اعتقاد داشت«به فصحای ترک‏ حتی بزرگ ثابت کردم که...از طعن فارسی- گویان رهایی یابند».(17)نوایی در داوری میان‏ زبان فارسی و زبان ترکی می‏نویسد که:«زبان‏ ترکی در بیان و ادای معانی نسبت به زبان فارسی‏ وسیعتر و تواناتر است؛زیرا که واضع الفاظ در وضع نکات و مفهومات جزئی دقایقی به کار برده».(18)گویی امیر علی شیرنوایی-که به نظر می‏رسد این اقدام او از حمایت سلطان حسین‏ بایقرا هم برخوردار بوده است-فراموش کرده بود که رونق و رواج لفظ ترکی در عرصهء ادبیات، مرهون میراث عظیم ادبیات فارسی است و شعرا و متکلمان به زبان ترکی حتی اگر لفظ فارسی را هم‏ به کناری نهند ناگزیرند که به فارسی بیندیشند و همچنان در سبک و سیاق فارسی به غزلسرایی‏ و...بپردازند.منابع تاریخی روشن می‏سازند که‏ این اقدام نوایی،در میان رجال فرهنگی هرات عهد تیموری که غالب ایشان فارسی گوی بودند با استقبال مواجه نشد و بوده‏اند کسانی که از قدح‏ اقدام امیر علی شیرنوایی حتی در حضور خود وی‏ ابایی نداشتند.(19)نتیجهء همین مقاومتها بود که‏ هرات بر خلاف ماوراء النهر-پیوند خود را با پیکرهء قلمرو فارسی زبانان حفظ کرد به نحوی که حتی‏ در زمان حاکمیت کوتاه دین محمد از سلاطین‏ ازبک بر خراسان یکی از مترجمین«مجالس‏ النفایس»که آن کتاب را در دورهء حاکمیت همین دین‏ محمد در هرات(جلوس:1006 ق)به فارسی‏ ترجمه کرده است،می‏نویسد:«زبان فارسی را در کتابت و تکلم،ادبا بر زبان ترکی رجحان‏ می‏دهند».(20)

اوضاع اجتماعی و فرهنگی هرات عهد تیموریان‏ در محک نقد تاریخی:

هرات و از کف دادن توانمندیها:به طور کلی از همان سالهای نخستین پیدایش حکومتهای مستقل‏ ایرانی در صفحات شرقی ایران به روزگار عباسیان،نظیر طاهریان،سامانیان و صفاریان و حتی در دورهء نفوذ ترکان در دورهء غزنویان، سلجوقیان و خوارزمشاهیان و همچنین در روزگار هجومهای چنگیزیان و تیموریان،آنچه که در همهء این ادوار چشمگیر می‏نماید حضور پررنگ خراسان در رخدادهای تاریخ ایران است و می‏توانیم به جرأت ادعا کنیم که تاریخ ایران تا عهد تیموریان تابعی است از تحولات تاریخی دورهء جانشینان تیمور،آنچه که در درجهء اول جلب توجه‏ می‏کند افول تدریجی نقش خراسان است،در تحولات فراگیر ایران و بروز عوارض تأثیرگذاری‏ بیشتر صفحات غربی به ویژه آذربایجان و آناتولی. در صحنهء این روند افول تدریجی شرق و برآمدن‏ غرب به ویژه نقش شهر هرات قابل توجه‏ می‏باشد.هرات در دوران جانشینان تیمور گذشته‏ از رسالتی که در زمینهء مقاومت در برابر اقدامات‏ ترکان حکومتگر بر عهده داشت و نمونهء آن را در زمینهء رویارویی ادبیات ترکی و ادبیات فارسی‏ مشاهده کردیم مسؤولیت حفظ میراث افزون بر هفت قرن نقش خراسان را در تحولات ایران زمین‏ بر عهده داشت و از این روی نمی‏توانست از تأثیرگذاری بر صفحات غربی ایران برکنار باشد. اما سیر حوادث نشان می‏دهد که هرات در دورهء جانشینان تیمور هر روز بیش از پیش از ایفای این‏ نقش ناتوان می‏گردد،به نحوی که حتی در هنگام‏ سقوط هرات به دست ازبک‏ها،این نیرویی برآمده‏ از صفحات غربی ایران(شاه اسماعیل صفوی) است که هرات را از سیطرهء ازبکان رهایی‏ می‏بخشد.

خراسان در برابر عراق:افول تدریجی جایگاه‏ و اهمیت خراسان در تحولات تاریخی ایران‏ زمین،گذشته از عرصهء سیاسی،در عرصهء حیات‏ اجتماعی مردم این نواحی هم تأثیر و تأثراتی بر جای نهاده است.مستنداتی وجود دارد که نشان‏ می‏دهد به موازات رقابتهای آشکار و پنهان محافل‏ سیاسی خراسان و غرب ایران که در سراسر دورهء تیموری در جریان بوده،نوعی نگرش تفاخر طلبی‏ و برتری‏جویی نیز در میان ساکنان این صفحات‏ وجود داشته است.این روحیهء تفاخر طلبی و افکار طرف مقابل که ریشه‏های آن را می‏توان در دورهء پیش از هجوم مغول و افکاری-که خراسانیان‏ «حنفی»و«شافعی»مذهب در حق بد مذهبان عراق‏ و دیلم داشته‏اند-به دست داد،شاید خود یکی از عواملی بود که به روند جدایی صفحات شرقی از صفحات غربی دامن می‏زد و این رویارویی و جدایی به جایی می‏رسد که آگاه می‏شویم در قرن‏ یازدهم و به روزگار صفویه یک شاعر هراتی این‏ گونه از خراسانی بودن خود ابراز نارضایتی کرده‏ است:

«بس است این جرم کز خاک هراتم‏ چه می‏خواهی سبب بداختری را؟

...به صابون عراقی کی توان شست‏ ز من لوث خراسانی گری را؟!

(21)

این نحوه ابراز نارضایتی از هویت خراسانی‏ توسط یک شاعر هروی،تا حدودی نشان می‏دهد که خراسان و خراسانیان،پس از آن همه سالیان‏ سرشار از مفاخرات و اعتلاجوییها چگونه مورد بی‏عنایتی واقع شده‏اند که حتی در اندیشهء زدودن‏ «لوث خراسانی‏گری»خود برآمده‏اند.

هرات رکن اقتدار تیموریان:با وجود آنکه شهر هرات در سراسر دوران تیموریان به پیروی از خراسان به تدریج نقش و جایگاه رفیع خود را در زمینهء اثرگذاری بر تحولات فراگیر ایران زمین از دست می‏داد،اما در ارتباط با دگرگونیها و تحولاتی که در کل منحصر به ماوراء النهر و خراسان بود،شهر هرات تا پایان دورهء تیموری‏ (912 هـ-)جایگاه مهم و تأثیرگذار خود را حفظ کرد.به واقع در توفان بحرانهای سیاسی،آنچه‏ موجب آرامش جامع تیموریان می‏شده عنایتی بوده‏ است که حکمرانان تیموری نسبت به ایجاد اقتدار سیاسی در شهر هرات مبذول می‏داشته‏اند و به‏ وارونه به هنگامی که نقش محوری این شهر در تأمین تعادل و استمرار در جامعه عصر تیموری‏ نادیده گرفته می‏شده بحران سراسر قلمرو تیموریان‏ را تحت تأثیر قرار می‏داده است.ناکامی الغ بیک‏ در ایجاد یک حکومت دیرپا و کامیابی ابو سعید تیموری در برقراری آرامش سیاسی و اجتماعی در خراسان به هنگامی بهتر تحلیل خواهد شد که‏ بدانیم بر خلاف ابو سعید تیموری که پایتخت خود را از سمرقند به هرات انتقال داد،الغ بیک در این‏ زمینه از دور اندیشی لازم بهره‏مند نبود.

هرات و سیطرهء عقیدتی«نقشبندیه»:در ارزیابی‏ و جمعبندی وضعیت فکری-عقیدتی شهر هرات‏ و در گستره‏ای وسیعتر خراسان و ماوراء النهر در قرن نهم می‏توان به دو دورهء متمایز قایل بود.

الف)دوران شاهرخ:در این دوره حکومت‏ بیشتر مشروعیت خویش را از علمای شریعت‏ می‏گرفت و در جدال میان متشرعین و اهل تأویل، جانب متشرعین را می‏گرفت؛و اگر طریقتی چون‏ «نقشبندیه»در هرات مجال تنفس می‏یافت،تنها از آن رو بود که حاضر می‏شد به آرای تأویلی زعمای‏ تصوف تنها در حد نظر باور داشته باشد و در حیطهء عمل به تدریج خود را با مقتضیات تسنن خراسانی‏ -که ویژگی اساسی آن همراهی با حاکمیت‏ سیاسی بود-هماهنگ نماید.

ب)دورهء سلطان حسین بایقرا:در این دوره‏ تصوف«نقشبندی»که به صورت یک طریقت‏ متشرع جلوه‏گر شده است،به یکی از مبانی‏ مشروعیت حکومت تبدیل می‏شود.این روند به‏ شدت تمام در ماوراء النهر و به نحوی معتدل در هرات روی می‏نماید.جایگاه رفیع عبد الرحمان‏ جامی در بافت اجتماعی هرات اواخر دورهء تیموری هم از این روست.

در یک جمعبندی می‏توان این گونه داوری کرد که:با استقرار حکومت شاهرخ و بروز نا آرامیهایی که نتیجهء التهابهای ناشی از تحولات‏ عقیدتی و فکری بود،خراسان در برابر یک انتخاب‏ قرار گرفت.یا بروز نا آرامیهای هر چه بیشتر و گشودن راهی نو-همان گونه که در همان زمان در آناتولی تجربه می‏شد-و یا تکیه بر میراث تسنن‏ خراسانی و برخورداری از ثبات سیاسی؛بدیهی‏ است که حکومت شاهرخ به دلیل برتری مقتضیات‏ سیاسی،راه دوم را برگزید.اما اینکه فرقه‏ «نقشبندیه»از چه رو در مسیر انتخاب دوم قرار گرفت،شاید بتوان دلایل زیر را برشمرد: 1-ناتوانی و ضعف فرهنگی ارباب طریقت‏ «نقشبندی»برای بالنده کردن آرای ابن عربی و تطبیق دادن آن با جو فرهنگی خراسان.

2-شدت عمل شاهرخ در برخورد با هر گونه‏ حرکت صوفیانهء تهدید کنندهء سیاست تیموریان و در پی آن اتخاذ موضع محتاطانه‏ای از سوی زعمای‏ «نقشبندی».

3-و یا اینکه در کل رهبران طریقت‏ «نقشبندی»،آگاهانه و با توجه به صدماتی که‏ خراسان و ماوراء النهر بر اثر سیطرهء قوم مغول و به‏ ویژه تأثیرات نامطلوب حضور جغتاییان محتمل شده‏ بودند،تلاش کرده‏اند تا نخست به احیای رسوم و قواعد شریعت در آن نواحی اهتمام ورزند،و این‏ امر آنها را ناگزیر از اهتمام به فعالیت فرهنگی و پرهیز از غوغا آفرینی سیاسی می‏نمود.

اینکه از میان علل و دلایل بالا کدام یک را برتر بدانیم،تغییری در اصل قضیه-که عبارت است از نزدیکی و تلفیق شریعت و طریقت و یا فقه و عرفان‏ -ایجاد نمی‏کند و این نزدیکی عمده‏ترین جلوهء تحولات فرهنگ عصر تیموری و مشخصترین‏ پیآمد سیطرهء عقیدتی«نقشبندیه»در آن دوره‏ می‏باشد.

پی نوشت:

(1)-ظهیر الدین محمد بابر،«با برنامه مرسوم به توزک بابری»، ترجمهء بیرام خان،چاپ سنگی میرزا محمد ملک الکتاب،1308 ق،ص 121.

(2)-ر-ک:زین الدین محمود واصفی،«بدایع الوقایع»،ج:1، به تصحیح الکساندر بلدروف،بنیاد فرهنگ ایران،1349 ش، ص 452.

(3)-ر.ک:حافظ ابرو،«جغرافیای حافظ ابرو قسمت ربع‏ خراسان،هرات»،به کوشش مایل هروی،تهران،بنیاد فرهنگ‏ ایران،1349 ش،ص 10.

(4)-ر.ک:حافظ ابرو،«پنج رسالهء تاریخی دربارهء حوادث‏ دوران امیر تیمور گورگان»،به سعی و اهتمام فلیکس تاور،پراگ، فرهنگستان علوم چکسلواکی،1958 م،ص 40.

(5)-ابو القاسم شهاب الدین احمد خوافی،«منشاء الانشاء»،ج‏ 1،به کوشش رکن الدین همایون فرخ،انتشارات دانشگاه ملی‏ ایران،1357 ش ص 123.

(6)-ر.ک:خواندمیر،«دستور الوزراء»،به تصحیح سعید نفیسی،تهران،اقبال،1317 ش،صص 460-464.

(7)-ر.ک:سیفی بخاری،«صنایع البدایع»،به اهتمام نجیب‏ مایل هروی،دانش(مجلهء رایزنی فرهنگی ایران-اسلام آباد)ش 10، 1366،صص 6-93.

(8)-ر.ک:معین الدین محمد زمچی اسفزاری،«روضات‏ الجنات فی اوصاف مدینهء هرات»،بخش دوم،به تصحیح سید محمد کاظم امام،تهران،دانشگاه تهران،1339 ش،ص 92.

(9)-فضل الله بن روزبهان خنجی اصفهانی،«سلوک الملوک»، به تصحیح محمد علی موحد،انتشارات خوارزمی،1362 ش، ص 99.

(10)-ر.ک:امیر دولتشاه سمرقندی،«تذکرة الشعرا»،به همت‏ محمد رمضانی،تهران،کلالهء خاور،1366 ش،ص 368.

(11)-ر.ک:عبد الواسع نظامی باخرزی،«مقامات جامی»،به‏ تصحیح نجیب مایل هروی،نشر نی 1372 ش،ص 168.

(12)-همان،ص 144.

(13)-زین الدین محمود واصفی،پیشین،ص 6.

(14)-سعید نفیسی،«تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان‏ فارسی»،ج 1،انتشارات فروغی 1363 ش،ص 226.

(15)-محمد تقی بهار،«سبک شناسی»،ج:2،امیر کبیر، 1369 ش،صص 184 و 185.

(16)-ر.ک:زین الدین محمود واصفی،پیشین،ص 452.

(17)-امیر علی شیرنوایی،«محاکمة اللغتین»،تورخان‏ گنجه‏ای،چاپخانهء فردوسی تهران،1337 ش،ص 36.

(18)-همان،ص 12.

(19)-ر.ک:زین الدین محمود واصفی،پیشین،ص 269.

(20)-ر.ک:امیر علی شیرنوایی«مجاس النفایس»،به اهتمام‏ علی اصغر حکمت،کتابخانهء منوچهری،1363 ش،مقدمهء مصحح،لج.

(21)-ر.ک:احمد گلچین معانی،«فهرست کتب خطی آستان‏ قدس رضوی»،ج:7(1)انتشارات ادارهء کتابخانه،1346 ش، ص 192.